

بررسی مقابله‌ای ادبیات جنگ و ادبیات ضدجنگ با استناد به دفتر خاطرات جنگ در طوفان فولاد اثر ارنست یونگر و رمان در غرب خبری نیست اثر اریش ماریا رمارک

محمدحسین حدادی^۱ ID، ایمان منسوب بصیری^۲ ID

CLLS-2402-1233

چکیده

اگرچه پس از جنگ جهانی اول، "ادبیات جنگ" و "ادبیات ضدجنگ" در ادبیات آلمان به‌عنوان دو ژانر ادبی متمایز از یکدیگر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند، باوجود این هنوز به هر اثر ادبی که موضوع آن جنگ باشد، عنوان "ادبیات جنگ" نیز اطلاق می‌گردد، حال چه نگاه نویسنده به پدیده جنگ مثبت باشد و یا منفی. این نوشتار به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا به‌کارگیری مفهوم "ادبیات جنگ" برای آثار مربوط به جنگ، منعکس‌کننده هویت سیاسی نویسندگان این آثار در باب پدیده جنگ است؟ هدف این است که با بررسی مقابله‌ای در طوفان فولاد اثر ارنست یونگر و در غرب خبری نیست اثر اریش ماریا رمارک، ویژگی‌های ادبیات جنگ و ضدجنگ را از درون این آثار استخراج کرده و این فرضیه به‌عنوان یک دستاورد اثبات گردد که آثار ادبی مختلف در حوزه جنگ را برای بازتاب هویت سیاسی نویسندگان این آثار، باید در ارتباط تنگاتنگ با نگرش آنها در باب جنگ ارزیابی کرده و بر بستر این تفکر از آنها یا به‌عنوان ادبیات جنگ و یا ضدجنگ یادکرد.

واژگان کلیدی: جنگ، ادیب جنگ، ژانر ادبی، ادبیات جنگ، ادبیات ضدجنگ، جنگ جهانی اول

دوره بیست و یکم شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۱. دانشیار دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه تهران. ایران، (نویسنده مسئول)، پست الکترونیک:

haddadi@Ut.ac.ir,

<https://doi.org/10.48308/clls2024.232467.1197>.

۲. استادیار دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه تهران. ایران، پست الکترونیک:

i.m.basiri@ut.ac.ir



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

با آنکه شاید اطلاق عنوان " ادبیات جنگ " به آثار ادبی که در آن‌ها رویدادهای مربوط به جنگ در مرکز ثقل قرار می‌گیرند، از نظر بسیاری از پژوهشگران و حتی خوانندگان این مقاله، خدشه‌ای در ماهیت این آثار ایجاد نکند، اهداف سیاسی که نویسندگان آثار ادبی مربوط به جنگ دنبال می‌کنند، نشانگر اهمیت ارزیابی و طبقه‌بندی این آثار بر بستر نگرش نویسندگان به پدیده جنگ هستند.

وقتی در ادبیات آلمان از ادبیات مربوط به جنگ جهانی اول سخن به میان می‌آید، نام دو نویسنده بر تارک این ادبیات می‌درخشد: ارنست یونگر و اریش ماریا رمارک. درحالی‌که ارنست یونگر در آثار خود در دهه بیست قرن بیستم (به‌ویژه در *طوفان فولاد*، انتشار اولیه سال ۱۹۲۰)، جنگ را عاملی مهم برای تحول فکری خود نگریسته و از آن به‌عنوان پدر ملی‌گرایی یاد کرده و از این‌رو نگاه مثبتی به آن داشته است، اریش ماریا رمارک در رمان *ضدجنگ* در غرب خبری نیست (انتشار اولیه در قالب کتاب سال ۱۹۲۹) از جنگ به‌عنوان عاملی مهم برای انحطاط اخلاقی جامعه نگریسته و آن را آماج حملات شدید قرار داده است.

پرسش اصلی در مقاله این است که آیا با به‌کارگیری مفهوم "ادبیات جنگ" برای آثار مربوط به جنگ می‌توان حق مطلب را در مورد هویت و نگرش سیاسی نویسندگان آثار مربوط به جنگ ادا کرد؟ این نوشتار برای اثبات این فرضیه که انتخاب مفهوم "ادبیات جنگ" برای هر اثر ادبی که موضوع آن جنگ باشد، کافی نبوده و آثار مربوط به حوزه جنگ را باید بر بستر نگرش نویسندگان آن‌ها مورد ارزیابی قرار داده و طبقه‌بندی کرد، درصدد است که با بررسی مقابله‌ای در *طوفان فولاد* اثر ارنست یونگر و در غرب خبری نیست اثر اریش ماریا رمارک، ویژگی‌های "ادبیات جنگ" و "ادبیات ضدجنگ" را از درون این آثار استخراج کرده و نشان دهد که بازتاب هویت و نگرش سیاسی نویسندگان آثار مربوط به جنگ فقط با حاکمیت این تفکر به‌عنوان یک‌دست آورد امکان‌پذیر است: از آثاری که در آن‌ها جنگ به‌عنوان یک پدیده مقدس، نقش محوری در تکامل فکری نویسنده دارد، باید به‌عنوان ادبیات جنگ یادکرد و از آثاری که در آن‌ها به شرح دردها و رنج‌های افراد درگیر در جنگ پرداخته می‌شود، باید به‌عنوان ادبیات ضدجنگ نام برد.

پیشینه تحقیق

درحالی‌که از ارنست یونگر به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین ادبای قرن بیستم آلمان یاد می‌شود، اما به این نویسنده در ایران بهای چندانی داده نشده است. یکی از جستارهایی که در ایران منتشر شده است، جستار "ارنست یونگر و ادبیات جنگ" نوشته محمدحسین حدادی است که در سال ۲۰۰۴ در مجله پژوهش زبان‌های خارجی (شماره ۱۸) به چاپ رسیده و در آن تفکر یونگر در باب جنگ موردتوجه قرار گرفته است. وی در تابستان ۱۴۰۲ نیز کتابی با عنوان *بررسی ابعاد سیاسی ادبیات جنگ در آثار ارنست یونگر* جنگ پدر ناسیونالیسم نگاهشده که در آن ابعاد سیاسی ادبیات جنگ یونگر نقد و بررسی شده است. مهم‌ترین شخصیتی که در آلمان نقش بسزایی در شناخت یونگر داشته است، هلموت کینزل است که از جمله با نگارش کتاب *ارنست یونگر، بیوگرافی* (چاپ اول در سال ۲۰۰۷ و چاپ دوم در سال ۲۰۰۹) دیدگاه‌های ارنست یونگر در باب جنگ و حیات سیاسی و نویسندگی وی را به تصویر کشیده است.

اریش ماریا رمارک، برخلاف یونگر در ایران نام‌آشنا تر است. یکی از دلایل آن شاید ترجمه چندیابره *رمان ضدجنگ در غرب خبری نیست* باشد که به دلیل نگاه منفی نویسنده به جنگ، با استقبال گسترده‌ای روبرو شده است. با این‌همه، جستارها و آثار جدی در باب رمارک در ایران نوشته نشده است. مهم‌ترین نوشته، مقاله‌ای با عنوان "درون‌مایه رمان در غرب خبری نیست" است که توسط عبدالله حسن‌زاده میرعلی، فرزانه درویش و سارا وزیرزاده در دومین همایش بین‌المللی مطالعات اجتماعی فرهنگی و پژوهش دینی در سال ۲۰۱۷ ارائه شده و در آن با استناد به این اثر، لایه‌های کمتر دیده‌شده جنگ موردتوجه قرار گرفته است. مقاله دیگر "مقایسه ادبیات ضدجنگ در آثار اریش ماریا رماک و ولفگانگ بورشرت"^۱ نوشته پرویز آذری معتمدی و نسرين ظهیری فرد است که در سال ۲۰۱۲ در مجله مطالعات نقد ادبی منتشر شده و در آن دیدگاه‌های رمارک و بورشرت در باب جنگ مورد بررسی تطبیقی قرار گرفته است. درباره رمان در غرب خبری نیست آثار و جستارهای مختلفی در آلمان به نگارش درآمده است. یکی از کسانی که در سال‌های اخیر بیش از دیگران روی این رمان متمرکز شده، وولفهارد کایزر است که با نگارش کتاب‌های توضیحاتی در باب اریش ماریا رمارک، در غرب خبری نیست (۲۰۰۹) و تحلیل متن و تفسیر در غرب خبری نیست، اثر اریش ماریا رمارک (در سال

1. Wolfgang Borchert

۲۰۱۳) نقش مؤثری در شناخت این رمان ضدجنگ داشته است.

روش‌شناسی

روشی که در این جستار بکار رفته است، توصیفی است. با آن که یکی از دیدگاه‌های غالب در ادبیات این است که با اطلاق "مفهوم ادبیات جنگ" به آثار مربوط به جنگ می‌توان ماهیت این آثار را پوشش داد، اما نویسندگان این اثر با انتخاب روش توصیفی به دنبال آن هستند که نگرش یونگر و رمارک در باب جنگ را از درون *در طوفان فولاد* و در غرب خبری نیست استخراج کرده و با بررسی مقابله‌ای آن‌ها، آنچه را که منتج می‌شود، به‌عنوان مبنای لزوم تفکیک "ادبیات جنگ" و "ادبیات ضدجنگ" به‌عنوان یک نظریه قرار دهند.

یافته‌ها و تحلیل و تجزیه

با آنکه تثبیت این نظریه که به‌کارگیری مفهوم "ادبیات جنگ" برای آثاری که در حوزه جنگ نگاشته شده‌اند، از دید بسیاری از پژوهشگران نباید الزاماً غلط باشد، بررسی مقابله‌ای *در طوفان فولاد* و در غرب خبری نیست و نتایج حاصله از نگرش نویسندگان این آثار به جنگ نشان خواهد داد که با اطلاق مفهوم "ادبیات جنگ" به *در طوفان فولاد* و مفهوم "ادبیات ضدجنگ" به در غرب خبری نیست می‌توان از ابتدا به خواننده این حس را انتقال داد که چه آرمان‌هایی مسیر فکری و نگرش نویسندگان را رقم زده و آنان با نگارش آثار خود چه اهدافی را دنبال می‌کنند.

از آنجایی که مهم‌ترین هدف از نگارش ادبیات جنگ، ابراز دیدگاه‌ها و باورهای سیاسی نویسندگان بر بستر جنگ است، ادبیات جنگ، ادبیاتی خواهد بود که در آن به جنگ به‌عنوان یک پدیده متافیزیکی (پدیده‌ای مقدس برای نیل به اهداف سیاسی نویسنده) نقش مهمی در سیر تحول فکری و روحی نویسنده و شخصیت یا شخصیت‌های اصلی اثر ایفا می‌کند.

مفهوم "ادبیات جنگ" معمولاً در ارتباط با رویدادهای مربوط به جنگ (جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، جنگ ایران و عراق) مورد استفاده قرار می‌گیرد و به همین دلیل نیز معمولاً ادبیات جنگ به ادبیاتی اطلاق می‌شود که موضوع آن جنگ بوده و جنگ نقش محوری در شکل‌گیری یک اثر ادبی داشته باشد. با چنین نگاهی گرچه می‌توان تصویر اولیه از مفهوم "ادبیات جنگ" را پوشش داد، با به‌کارگیری این مفهوم برای آثار مربوط

به جنگ، به دلیل نگرش‌های متفاوت ادبای جنگ نسبت به پدیده جنگ نمی‌توان حق مطلب را ادا کرد.

باتوجه به این مهم که در آثار ادبی مربوط به جنگ، جنگ با نگرش نویسندگان ارتباط تنگاتنگی دارد، لازم است برای طبقه‌بندی آثار مربوط به جنگ، ابتدا دیدگاه‌های نویسندگان آثار مورد بررسی قرار گرفته و این نکته تبیین شود که در یک اثر ادبی با موضوع جنگ، چه آرمان‌هایی، مسیر فکری و نگرش نویسنده را رقم زده و نویسنده با اثر خود چه اهدافی را دنبال می‌کند. اگر ملاک ارزیابی یک اثر ادبی در باب جنگ، نگرش نویسنده نسبت به جنگ باشد، در آن صورت یک اثر ادبی در باب جنگ به دلایل ذیل عنوان "ادبیات ضدجنگ" تلقی می‌گردد:

۱. موضوع آن جنگ باشد
۲. دیدگاه نویسنده به جنگ منفی باشد،
۳. جنگ به عنوان یک پدیده شوم معرفی شود،
۴. عواقب ناشی از جنگ و فروپاشی اخلاقیات به تصویر کشیده شود،
۵. رنج‌های کسانی که به تصویر کشیده شوند که مستقیم و یا غیرمستقیم در معرض جنگ قرار دارند.

باتوجه به آنچه که در باب ادبیات ضدجنگ ذکر شده است، لازم است به ادبیات جنگ نیز با دید وسیع‌تری نگریست و از آن به عنوان ادبیاتی یادکرد که در آن نه فقط جنگ نقش محوری داشته، بلکه دیدگاه مثبت نویسنده در باب جنگ و آرمان‌های سیاسی او بر بستر جنگ تأکید می‌گردد. از آن جایی که مهم‌ترین هدف از نگارش ادبیات جنگ، ابراز دیدگاه‌ها و باورهای سیاسی نویسندگان بر بستر جنگ است، ادبیات جنگ، ادبیاتی است که در آن به جنگ به عنوان یک پدیده متافیزیکی (پدیده‌ای مقدس باهدف ابراز دیدگاه‌های سیاسی) که نقش مهمی در سیر تحول فکری نویسنده و شخصیت‌های اثر ایفا می‌کند، نگریسته می‌شود. از آن جایی که با حاکمیت این نگرش در ادبیات جنگ، این واقعیت مورد توجه قرار می‌گیرد که جنگ چه آثار مثبتی در سیر تحول فکری و باورهای سیاسی وی داشته، می‌توان این نکته را درک کرد که چرا در چنین آثاری حتی زشتی‌های جنگ نیز بر بستر زیبایی‌شناختی جنگ (نگاه پرشور و شعل به جنگ) توجیه می‌گردد.

جنگ جهانی اول که از آن به عنوان "جنگ بزرگ" یاد می‌شود، تأثیر بسیار عمیقی بر ادبیات آلمان داشته است. ارنست یونگر از آن دست نویسندگان آلمانی‌زبان است که هویت

سیاسی و نویسندگی وی در دهه بیست قرن بیستم با جنگ گره خورده و به دلیل نگاه پرشور و مستانه خود به جنگ و مطرح کردن تفکر "جنگ به عنوان پدر ناسیونالیسم" از جایگاه مهمی در میان احزاب و جنبش‌های ناسیونالیستی آلمان و به ویژه حزب کارگری ناسیونال سوسیالیسم آلمان^۱ برخوردار بوده است (حدادی ۲۲). او در سلسله مقالات سیاسی که در این دهه در روزنامه‌ها و مجلات وابسته به احزاب سیاسی ناسیونالیسم منتشر کرد، دیدگاه‌های خود را در باب ارتباط تنگاتنگ ناسیونالیسم و جنگ ابراز داشته و به عنوان نظریه پرداز ایدئولوژی نو ملی‌گرایی^۲ تأثیر عمیقی بر سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی روز داشته است.

گرچه مقالات منتشر شده در نشریات احزاب و گروه‌های سیاسی بستر مناسبی را برای درک دیدگاه‌های سیاسی یونگر در باب نئوناسیونالیسم فراهم می‌کند، آنچه تفکر وی را در خصوص ارتباط تنگاتنگ جنگ و ناسیونالیسم به عنوان رکن اصلی ایدئولوژی نو ملی‌گرایی تعمیق بخشیده، مجموعه کتاب‌ها و رساله‌های مستقلی است که وی در خصوص تجارب خود از جنگ جهانی اول منتشر ساخته و به نام ادبیات جنگ مشهور است (همان ۲۲). بیشتر این کتاب‌ها بر بستر خاطرات وی از جنگ جهانی اول شکل گرفته، اما برخی از آثار وی که به شکل رساله به چاپ رسیده‌اند، بیانگر دیدگاه‌های شخصی وی در باب جنگ و ارتباط تنگاتنگ آن با ناسیونالیسم هستند.

ادبیات جنگ ارنست یونگر در دهه بیست قرن بیستم، بیانگر دوران پرتلاطم و حاکی از روح ماجراجویانه و سرکش و درعین حال پرشور فردی است که علیه نظام بورژوازی^۳ آلمان به عنوان قطب مقابل ناسیونالیسم دست به شورش فکری زده و موجودیت سیاسی و حیات نویسندگی خود را با پرداختن به پدیده جنگ و اهمیت آن در شکل‌گیری تفکر ملی‌گرایی رقم زده است. اولین و مهم‌ترین اثری که از یونگر در باب تجارب وی از جنگ جهانی اول منتشر شده، اثری در قالب ژانر ادبی "دفتر خاطرات جنگ" با نام کامل *در طوفان فولاد*. از دفتر خاطرات یک فرمانده گروهان خط مقدم جبهه است که خاطرات وی را از اولین روزهای حضور در جنگ جهانی اول به عنوان یک سرباز ساده و نوزده ساله (ماه دسامبر ۱۹۱۴) تا پایان حضور در جبهه‌ها (سپتامبر

1. Nationalsozialistische Deutsche Arbeiterpartei

۲. ارنست یونگر در مقاله‌ای (یونگر ۱۹۲۵) با عنوان "متحد شوید" با دعوت احزاب و گروه‌های ملی‌گرا به شرکت در جنبش نو ملی‌گرا، خط فکری این ایدئولوژی را تبیین کرد.

3. Bürgertum

۱۹۱۸) که به درجهٔ سروانی نائل شده و فرماندهی یک گروهان خط مقدم جبهه را به عهده گرفته، به تصویر کشیده است.

گرچه یونگر با *در طوفان فولاد* مهر تأییدی بر جنگ به‌عنوان ابزاری برای ابراز هویت و موجودیت فرد زده و با این تفکر که میدان جنگ صحنهٔ قهرمان‌پروری و اثبات وطن‌پرستی است، جنگ را به عینه در خدمت اهداف سیاسی (نئوناسیونالیسم) قرار داده و با آن هویت سیاسی خود را به‌عنوان یک ملی‌گرا به منصفهٔ ظهور رساند، این امر مانع آن نشد که او در کتاب *در طوفان فولاد* در کنار نگاه پرشور و شعف خود به جنگ (قداست و زیبایی‌شناختی جنگ)، از آثار مخرب جنگ (جنگ ماشینی) غافل نشود:

همه خسته شده و به چهرهٔ جنگ عادت کرده بودند، اما دقیقاً از همین عادت به رویداد در نوری مبهم و دگرگون‌نگریسته می‌شد. ما دیگر از قدرت مظاهر جنگ به وجد نمی‌آمدیم. هم چنین این احساس حکم‌فرما بود که مفهومی که به‌خاطر آن رهسپار جبهه‌ها شده بودیم، رنگ‌باخته و دیگر کفایت نمی‌کرد. جنگ رازهای ژرف‌تر خود را آشکار کرده بود. زمان عجیبی بود (یونگر ۲۷۱).

این نگاه متضاد به جنگ می‌تواند این سؤال را مطرح کند که آیا *در طوفان فولاد* را باید به‌عنوان ادبیات جنگ (پرداختن به موضوع جنگ، قداست و زیبایی جنگ و جنگ در خدمت اهداف سیاسی نویسنده و ابزاری برای تحول فکری وی) یادکرد و یا این که به دلیل شرح آثار مخرب جنگ، آن را به‌عنوان ادبیات ضدجنگ ارزیابی کرد.

بررسی دقیق *در طوفان فولاد* نشان می‌دهد که نگاه منفی نویسنده به جنگ در این اثر (که بسیار پراکنده بوده و به‌ویژه در زمان‌هایی صورت می‌گیرد که وی تحت‌تأثیر قدرت مخرب جنگ ماشینی قرار دارد) به دلیل برآورده‌نشدن انتظارات وی از امکان قهرمان‌پروری و تحقق جنگ سنتی (مبارزهٔ تن‌به‌تن) بوده و او حتی در این جنگ مخرب نیز به دنبال اثبات وطن‌دوستی خود بوده و ترس از غلبهٔ قدرت اجتناب‌ناپذیر تکنیک بر توانایی‌های فرد مانع از آن نشده است که او قداست جنگ را مورد شک و تردید قرار داده و از زیبایی‌شناختی جنگ سرباز زند. دلایل این دیدگاه یونگر را چنین توجیه می‌کند وی در اوایل نویسندگی خود خط‌مشی ضد تمدن و پیشرفت را دنبال می‌کرد؛ چراکه تمدن و پیشرفت که در جنگ جهانی اول در قالب یک جنگ مخرب ماشینی نمودار شد، آرزوی

وی را از یک جنگ سنتی تمام‌عیار برآورده نکرد. این دید از نظر دلایر همان آرزوی بازگشت به گذشته بود که با تمدن و پیشرفت منافات داشت (دلایر ۳۹۹).

هولشتاین در باب *در طوفان فولاد* تأکید می‌کند که یونگر در اثر خود به‌عنوان یک وقایع‌نگار ظاهر شده و با چشمان دقیق و تیزبین خود خشونت حاکم بر جهانی اول را ثبت و در معرض دید خواننده گذاشته است (هولشتاین ۱۲۱). آن چه هولشتاین قید کرده است، شاید تا حدودی به واقعیت نزدیک باشد، اما اگر کلیت دفتر خاطرات جنگ *در طوفان فولاد* را مبنای ارزیابی قرار دهیم، باید اذعان داشت که دیدگاه هولشتاین خوش‌بینانه بوده و از اهداف سیاسی ارنست یونگر و آنچه که وی با ادبیات جنگ خود دنبال می‌کند (زیبایی‌شناختی جنگ و جنگ در خدمت ملی‌گرایی) کاملاً دور است. کیزل به حق بر این باور است که گرچه یونگر در *طوفان فولاد* از تجربیات خود در باب جنگ پرده برداشته و به نوعی جنگ را در اثر خود مستند کرده و اسناد تجارب خود را در باب جنگ ارائه می‌دهد، اما خواننده این اثر در نهایت این تصور را دارد که آن چه در مرکز ثقل تفکر نویسنده قرار داشته، ایده‌آل‌سازی جنگ و قهرمان‌پروری است (کیزل ۲۰۱۵). یادداشت‌های موجود در آغاز دفتر خاطرات *در طوفان فولاد* که از اعزام یونگر به جبهه (به‌عنوان یک داوطلب و سرباز ساده و در میان خیل مشتاقان و شیفتگان حضور در جنگ) حکایت دارد و شور و شعف وی از امکان حضور در جبهه و ذکر هیاهوی پرشور مردمی که سربازان جنگ را بدرقه می‌کنند، نه فقط بیانگر تفکر و انتظارات اولیه‌ای است که وی از جنگ دارد، بلکه فضای سیاسی و اجتماعی حاکم در اولین روزهای جنگ جهانی اول را که مورد استقبال خیل وسیعی از مردم آلمان قرار گرفته بود، به زیبایی به تصویر کشیده است. به‌ویژه جملات پرشور ذیل نشان‌دهنده این واقعیت هستند که جنگ جهانی اول در او، امید تجربه بزرگ‌ترین ماجراجویی زندگی را زنده کرده بود، جملاتی که از آن‌ها نه فقط زیبایی وحشت (جنگ) موج می‌زند، بلکه تداعی تمامی انتظارات او از جنگ جهانی اول برای رهایی از سکون زندگی روزمره و فرار از نظام بورژوازی که به وی امکان یک زندگی ماجراجویانه را نبخشیده بود، می‌باشند:

بزرگ‌شده در عصر امنیت، همگی در شوق تجربه آنچه بودیم که غیرعادی باشد، در شوق تجربه خطر بزرگ و در این هنگامه، جنگ بر ما چنگ انداخت، بسان یک سرمستی. در بارانی از گل رهسپار جبهه‌ها شدیم، در فضای مستانه گل و خون. آری، جنگ باید برای ما عظمت، قدرت، شکوه را به ارمغان می‌آورد. به نظر می‌رسید که این جنگ،

مبارزه‌ای مردانه باشد، نبرد پرشکوه تیراندازان بر چمنزارهای معطر و آغشته به خون
(یونگر ۱۱)

یونگر با این جملات از یک طرف از اوج سرمستی خود از امکان حضور در جبهه‌ها و تجربه خطر و چشیدن شهد ماجراجویی پرده برداشته و از طرف فضای عمومی حاکم در جنگ جهانی اول را (که سحر و جادوی آن به دلیل امید رهایی از جامعه بورژوازی، بسیاری از آلمانی‌ها و به‌ویژه قشر جوان جامعه را به‌سوی خود جلب کرده بود) به تصویر کشیده است.

با آنکه او در ادامه به‌صورت جسته‌وگریخته از این واقعیت پرده برمی‌دارد که جنگ ماشینی ویرانگر جهانی اول با تصورات او از یک مبارزه قهرمانانه مغایرت دارد، آنچه بر صفحات دیگر دفتر خاطرات در طوفان فولاد نقش بسته، حکایت از این دارد که نگاه گاهی منفی او به جنگ، متوجه جنگ ماشینی و تأثیر نیروی ویرانگر فن و پیشرفت بر جنگ است و نه نفس جنگ و مبارزه، چراکه جنگ ماشینی جهانی اول از دید او نمی‌توانست انتظارات وی را از یک مبارزه قهرمانانه و یا به عبارتی یک جنگ سنتی که او در کتاب‌ها خوانده و یا شنیده بود، برآورده کند.

اگر یونگر در آغاز اثر از جنگ به‌عنوان یک ماجراجویی بزرگ یاد می‌کند که به او امکان فرار از زندگی کسالت‌بار و خسته‌کننده جامعه بورژوازی را می‌بخشد و در ادامه تحت تأثیر قدرت مخرب جنگ ماشینی قرار گرفته و یأس و نومیدی بر او مستولی می‌گردد، اما در ادامه اعتراف می‌کند که جنگ جهانی اول برای او به یک ماجراجویی بزرگ و درنهایت به رویدادی مبدل شده که درک درستی از مفهوم وطن‌دوستی به وی بخشیده است (جنگ در خدمت شورشی بزرگ علیه نظام بورژوازی به‌عنوان دشمن اصلی ملی‌گرایی):

و چه زیبا بود این سرزمین و قطعاً با ارزش که برای آن جان و خون خود را نثار کرد.
این چنین تاکنون سحر و جادوی این سرزمین را هرگز احساس نکرده بودم. افکار خوب و جدی به ذهنم خطور کردند و برای نخستین بار دریافتم که معنای این جنگ بیش از یک ماجراجویی بزرگ است. (یونگر ۳۹)

این دید به جنگ، همان تفکری است که از اواسط دهه بیست قرن بیستم در مقالات

سیاسی یونگر در نشریات احزاب و گروه‌های سیاسی تقویت شده است. او در این جملات خود به صراحت تأکید می‌کند که در ابتدا به هیچ وجه با دید ملی‌گرایانه به جبهه‌ها عزیمت نداشته و به جنگ فقط به عنوان ماجراجویی (تجربه خطر) نگریسته، اما جنگ به تدریج برای او مبدل به بزرگ‌ترین ماجراجویی فکری شده و بعد از پایان آن سنگ بنای ایدئولوژی نو ملی‌گرایی او نیز قرار می‌گیرد.

آنچه یونگر در باب تجربیات خود با شوروشعف دنبال می‌کند، نفس مبارزه و جنگیدن شجاعانه و تجربه خطر بزرگ و ارتباط تنگاتنگ جنگ و ملی‌گرایی است. بر پایه این دیدگاه، می‌توان در مورد ادبیات جنگ، مؤلفه‌های ذیل را متصور شد که نشان‌دهنده این واقعیت هستند که از ادبیات جنگ نباید فقط به عنوان ادبیاتی یاد کرد که در آن جنگ نقش محوری دارد و برای آن باید مؤلفه‌های ذیل را در نظر گرفت:

۱. جنگ به عنوان موضوع اصلی اثر،
۲. نقش کلیدی جنگ در مسیر تحول فکری نویسنده،
۳. تأثیر جنگ بر باورهای سیاسی نویسنده،
۴. قداست جنگ (جنگ به عنوان یک پدیده مقدس برای ابراز دل‌آوری و شجاعت)،
۵. جنگ در خدمت یک ایدئولوژی (نو ملی‌گرایی)،
۶. جنگ به عنوان یک آرمان،
۷. زیبایی‌شناختی جنگ (سخن گفتن پرشور و شعف در باب جنگ)،
۸. زیبایی‌شناختی وحشت (بیان وحشت حاکم بر جنگ به عنوان یک نقطه عطف در سیر تحول فکری نویسنده)،
۹. زیبایی‌شناختی سیاست (جنگ به عنوان عاملی برای بیان افکار سیاسی نویسنده)،
۱۰. بعد متافیزیکی پدیده جنگ (جنگ به عنوان یک پدیده مقدس برای نیل به اهداف سیاسی)،
۱۱. جنگ به عنوان یک وسیله در خدمت اهداف سیاسی نویسنده (هدف، یعنی ملی‌گرایی، وسیله، یعنی جنگ را توجیه می‌کند)،
۱۲. تحقق آرمان‌شهر نویسنده (تأسیس دولت ملی‌گرا).

اگر ارنست یونگر با دفتر خاطرات جنگ در طوفان فولاد ابعاد گسترده‌ای به مفهوم ادبیات جنگ بخشیده است، یک نویسنده دیگر آلمانی‌زبان به نام اریش ماریا رمارک با

اثر جسور و بی‌باک خود در غرب خبری نیست (در زمانی که احزاب ملی‌گرا و به‌ویژه حزب ناسیونال‌سوسیالیست در آلمان بیش‌ازپیش از قدرت سیاسی برخوردار شده بودند) یکی از مهم‌ترین آثار در حوزه ادبیات ضدجنگ را تقدیم جامعه آلمان (و شاید حتی جامعه بشری) کرده است. نکته جالب‌توجه در مورد این اثر این است که برخی از دیدگاه‌های بحث‌برانگیز رمارک به دلیل جو سیاسی حاکم در آلمان (نضج جنبش‌های ملی‌گرایانه) به توصیه ناشر این کتاب در زمان چاپ حذف شده‌اند. با این حال این اثر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین آثار در ژانر ادبی "ادبیات ضدجنگ" نویسنده را بعد از انتشار در لیست سیاه حزب ناسیونال‌سوسیالیست قرار داد. در حالی که اثر ارنست یونگر، در طوفان فولاد مورد استقبال احزاب و گروه‌های ناسیونالیستی آلمان قرار گرفته بود، رمان در غرب خبری نیست خشم گروه‌های ملی‌گرا و به‌ویژه حزب ناسیونال سوسیالیست را برانگیخت و از جمله کتاب‌هایی بود که به‌عنوان ادبیات منفور در ماه مه ۱۹۳۳ در رایشستاگ^۱ به آتش کشیده شد.

با آنکه در ظاهر این‌گونه به نظر می‌رسد که رمارک در غرب خبری نیست و یونگر در طوفان فولاد در صدد انتقال تجربیات شخصیت‌های این آثار از جنگ هستند، چگونگی بیان احساسات این شخصیت‌ها در باب جنگ کاملاً باهم تفاوت دارد. ارنست یونگر خود را در دفتر خاطرات جنگ در طوفان فولاد به‌عنوان شخصیتی معرفی کرده است که بایمان احساسات پرشور و شعف خود در باب جنگ، جنگ را کاملاً در خدمت اهداف ملی‌گرایانه قرار داده است، در حالی که رمارک در رمان در غرب خبری نیست شخصیتی را به تصویر می‌کشد که با نگاه منفی به جنگ از آن به‌عنوان عاملی مهم در انحطاط اخلاقی جامعه می‌نگرد. یکی از نکات قابل‌توجه در باب این دو کتاب آن است که هر دو وقایع جنگ را در جبهه غربی به تصویر می‌کشند، اما دیدگاه‌های شخصیت‌های معرفی شده در خصوص جنگ در این جبهه کاملاً در تضاد با یکدیگر قرار دارند.

رمارک خود به مدت هفت هفته در جبهه‌های جنگ به سر برده، اما او به‌هیچ‌وجه در خط مقدم نبوده و جنگ‌های سنگر به سنگر و قدرت مخرب جنگ در خط مقدم را شخصاً تجربه نکرده بود (کایزر/زدورف ۳۲). با این حال او در رمان خود به‌گونه‌ای جنگ را به تصویر می‌کشد که گویی در خط مقدم جبهه بوده و از تجربیات تلخ خود از جنگ سخن می‌گوید. اشتادلر معتقد است که رمارک در رمان ضدجنگ در غرب خبری نیست به‌عنوان

1. Reichstag (مجلس رایش)

نویسنده حرفه‌ای ظاهر شده و در شمار سربازانی قرار نمی‌گیرد که به نویسندگی روی آورده‌اند، بلکه در شمار ادبایی که در جنگ حضور داشته‌اند (اشتادلر ۲۲). اگر یونگر در *طوفان فولاد* در آغاز (نوزده‌سالگی)، در جنگ بزرگ‌ترین ماجراجویی خود را جستجو کرده و این ماجراجویی برای او به تدریج به یک ماجراجویی فکری تبدیل می‌شود (جنگ در خدمت ناسیونالیسم)، رمارک در *رمان در غرب خبری نیست* زندگی سربازی نوزده‌ساله (در شروع جنگ) به نام پاول بویمر^۱ را روایت می‌کند که همراه با دوستان هم‌کلاسی‌اش تحت تأثیر تبلیغات معلم مدرسه به جبهه غربی اعزام می‌شود. نتیجه این حضور کاملاً عکس آنچه است که در *طوفان فولاد* مشاهده شده است: مشاهده آثار مخرب جنگ، نومییدی و یأس از جنگ و جنگ به‌عنوان عامل مهم انحطاط اخلاقی در جامعه.

نکته چشمگیر در *غرب خبری نیست* که نشان از اوج مهارت رمارک در شخصیت‌پردازی قربانی جنگ، پاول بویمر دارد، روند تکامل فکری این شخصیت است. خواننده ابتدا با شخصیتی مواجه می‌گردد که برای اثبات میهن‌پرستی خود در شوق حضور در جبهه‌ها می‌سوزد و از جبهه به‌عنوان مکانی یاد می‌کند که تاب مقاومت در برابر قدرت سحرانگیز آن را ندارد (رمارک ۵۸)، اما او به تدریج جبهه را به قفسی تشبیه می‌کند که برای او سرنوشت نامعلومی را رقم خواهد زد، چراکه نمی‌داند با جنگ و در جنگ برای او چه اتفاقی ممکن است رخ دهد (رمارک ۱۰۳).

از فصل ششم که مهم‌ترین فصل کتاب (به دلیل نگاه بی‌تکلف، صریح، بی‌پروا و جسورانه بویمر به میدان جنگ و شرح قدرت مخرب جنگ) به شمار می‌رود، چرخشی در رمان ایجاد و این اثر از این نقطه به دادگاهی علیه جنگ تبدیل شده و ماهیت رمان ضدجنگ را می‌یابد. رمارک در مقدمه‌ای کوتاه بر رمان در *غرب خبری نیست* به نکاتی اشاره کرده که قابل تأمل است:

این کتاب نه قرار است اعلام‌جرمی باشد و نه اعتراف. این کتاب فقط سعی می‌کند در مورد نسلی گزارش دهد که جنگ او را نابود کرده است – حتی اگر از نارنجک‌های آن در امان مانده باشد (رمارک ۵).

رمارک با این دیدگاه درصدد القای این تفکر است که اثر وی از نسل سوخته‌ای سخن می‌گوید که با جنگ و در جنگ، انحطاط اخلاقی جامعه بشری را تجربه کرده

1. Paul Bäumer

است. نویسنده در این مقدمه از یک کابوس روحی و روانی برای نسلی سخن می‌گوید که جنگ او را به نابودی کشیده، نسلی که حتی اگر از نارنجک‌ها در امان بماند، برای او گریزی از سنگدلی جنگ نیست (کایگین ۵۶). وستفالن معتقد است که گرچه رمارک با مقدمه خود به دنبال آن است که رمان خود را غیرسیاسی معرفی کند، اما با این اثر بی‌تردید اثری سیاسی خلق کرده و این اثر با توجه به فضای سیاسی روز آلمان که در آن گروه‌های ملی‌گرا روز و به‌ویژه حزب ناسیونال‌سوسیالیست بیش‌ازپیش از قدرت سیاسی برخوردار شده بودند، بسیار جسورانه بوده است (وستفالن ۲۱۱). در فصل ششم در غرب خبری نیست جمله‌ای دیده می‌شود که گویای بسیاری از حقایق در باب جنگ از دید رمارک است:

ما تنها و بی‌کس بسان کودکان هستیم و آبدیده چون افراد کهن‌سال، ما خشن و غمگین و سطحی‌نگر هستیم – من گمان می‌کنم که نسلی از دست‌رفته هستیم (رمارک ۱۳۰).

و این واقعیت همان چیزی است که قبل از آن از زبان یکی از شخصیت‌های رمان به نام آلبرت کروپ^۱ (حتی به نحو شدیدالحن‌تری) بیان گردیده بود:

جنگ ما را {...} تباه کرده است (رمارک ۹۱).

و از این‌روست که بویمر و دوستانش خود را حیوانات خطرناکی می‌دانند که مبارزه نمی‌کنند، بلکه در برابر نابودی از خویش دفاع می‌کنند (رمارک ۱۲۹)، چراکه آنچه آنان از زندگی آموخته‌اند در این جنگ لعنتی فقط محدود به مرگ و تباهی شده است (رمارک ۲۶۵). یکی از جملات کلیدی زمانی بر یکی از صفحات رمان در غرب خبری نیست نقش برمی‌بندد که بویمر پس از جراحی به یک بیمارستان نظامی منتقل می‌شود و مشاهده صحنه وحشتناک کشته‌شدگان و مجروحان آن‌چنان تأثیر دردناکی بر وی می‌گذارد که بی‌اختیار اذعان می‌کند:

بیمارستان نظامی نشان می‌دهد که جنگ چیست (رمارک ۲۶۴).

1. Albert Kropp

رمارک با نگاه تیزبین خود به زوایای پنهان و آشکار جنگ فقط به دنبال این نیست که از رنج‌های سربازان در جبهه‌ها پرده بردارد، بلکه به دنبال آن است که خواننده را با این واقعیت روبرو کند که از جنگ نمی‌توان طرفی بست و به این ترتیب حس نومیدی و یأس از جنگ به وی انتقال یابد (برناور ۱۳). با انتقال این حس به خواننده، وی درمی‌یابد که جنگ چیزی جز مصیبت، رنج، درد و قربانی بر جای نمی‌گذارد (اوروالک ۲۶۹).

بویمر که ابتدا با شور و شغف، حب به وطن و میهن‌پرستی به جبهه‌ها شتافته و در طی دوران جنگ به یأس و نومیدی رسیده و در جنگ غروب کمال مطلوب خود را تجربه کرد، "در اکتبر ۱۹۱۸ کشته می‌شود، در روزی که آن قدر آرام بوده و سکوت همه‌جا را فراگرفته بود که گزارش سپاه محدود به این جمله شد که در غرب خبر جدیدی نیست" (رمارک ۲۸۳).

نتیجه‌گیری

گرچه در طوفان فولاد و در غرب خبری نیست شباهت‌هایی چند مشاهده می‌شوند (از جمله این که موضوع دو اثر در باب جنگ جهانی اول است، دو شخصیت اصلی تقریباً تمامی دوران جنگ را در جبهه گذرانده‌اند و مجروح شده‌اند، دو اثر جبهه غربی را به تصویر کشیده‌اند و شخصیت‌های اصلی در نوزده‌سالگی به جبهه رفته‌اند)، آن چه دو اثر را مقابل هم قرار می‌دهد، بیان چگونگی احساسات شخصیت‌ها در باب جنگ است. البته آن چه در ابتدا حاکم است، شور و شغف شخصیت‌ها از حضور در جبهه‌هاست، ولی آن چه در ادامه مشاهده می‌شود، تضاد فکری به وجود آمده در باب جنگ است: یونگر به دلیل تجربه خطر و ماجراجویی با شور و شغف رهسپار جبهه شده و این جنگ به تدریج برای او مبدل به یک ماجراجویی فکری (جنگ به عنوان پدر ملی‌گرایی) می‌گردد، اما بویمر با نگاه میهن‌پرستی وارد جنگ شده و جنگ به تدریج برای او مبدل به منفورترین پدیده اجتماعی و سیاسی می‌گردد. جنگ در طوفان فولاد به عنوان یک تجربه درونی برای بیان تمایلات ملی‌گرایانه نگریسته می‌شود، در حالی که جنگ در غرب خبری نیست به عنوان تجربه تلخ به تصویر کشیده می‌شود. در طوفان فولاد ماجرای شخصیتی (نویسنده) است که موجودیت خویش را در جنگ بازمی‌جوید و از این رو پر شور تا پایان جنگ در جبهه‌ها حضور دارد، در حالی که نگارنده در غرب خبری نیست از شخصیتی یاد می‌کند که به تدریج شوق اولیه در خصوص جنگ را از دست داده و

حس ناامیدی بر او مستولی می‌گردد. در طوفان فولاد جنگ را پدیده‌ای معرفی می‌کند که فرزندان کارآموده‌ای که ملی‌گرایی را در مرکز توجه خود قرار داده‌اند، تحویل جامعه می‌دهد، اما در غرب خبری نیست از جنگ به‌عنوان پدیده‌ای یاد می‌کند که نسلی سوخته را تحویل جامعه می‌دهد. در پایان این که طوفان فولاد آوردگاه قهرمانی است که به حضور در جبهه‌ها افتخار می‌کند و در غرب خبری نیست از یک قهرمان و اسطوره ضدجنگ یاد می‌کند که با مرگ خود مرثیه‌ای بر تباهی جنگ می‌سراید.

آن چه از بررسی مقایسه‌ای دو اثر نامبرده به‌عنوان یک دستاورد منتج شده است، بیانگر الزام تنبیهی این تفکر (و یا به عبارتی نظریه) در ادبیات است که برای بازتاب نگرش و هویت سیاسی نویسندگان آثار مربوط به جنگ لازم است که این آثار را با توجه به دیدگاه این نویسندگان در باب پدیده جنگ ارزیابی و طبقه‌بندی کرده و از حاکمیت این تفکر که از همه آثار مربوط به جنگ به‌عنوان ادبیات جنگ نیز می‌توان نام برد، خودداری کرد.

A Comparative Review of War and Anti-War Literature with reference to *Stahlgewittern* by Ernst Junger and the anti-war Novel *Im Westen Nichts Neues* by Erich Maria Remarque

Mohamad Hosein Haddadi¹, Iman Mansoub basiri²

Abstract

Introduction: *Although after World War I the concepts of “war literature” and “anti-war literature” have a special place in German literature and, still in some sources, any literary work with the subject of war, is considered as war literature, whether the author’s view of the phenomenon of war is positive or negative. Although the concept of “war literature” for all war-related works does not impair the nature of these works: the different attitudes of war literature towards the phenomenon of war and the different goals pursued in these works reflect the fact that the concept of “war literature” should not be applied for all war-related works. The following article aims to extract the characteristics of these concepts by examination and confrontation of two works *In Stahlgewittern* by Ernst Jünger as a symbol of war literature and *Im Westen nichts Neues* by Erich Maria Remarque as an anti-war literature symbol. The article tries to extract the characteristics of these concepts from these works and shows that different literary works in the field of war should only be evaluated in close connection with the attitude of its authors.*

Methodology

1. Associate Professor. The Faculty of Letters and Foreign Languages, University of Tehran- Iran.
2. Assistant Professor of the Faculty of Letters and Foreign Languages. U. of Tehran-Iran.

The method used to achieve the goals of this research is the descriptive method. With this method, the authors do not seek to examine the concepts of “war literature” and “anti-war literature” on the basis of specific theoretical foundations, but the goal is to understand Ernst Junger’s attitude and thinking. The method aimed to study how Erich Maria Remarque has understood the phenomenon of war from two works based upon the comparative analysis of these works. We will analyze the results as the basis for the necessity of separating “war literature” and “Anti-war literature” in relation to literary works related to war.

Conclusion: The following essay aims to compare the war diary in Storm of Steel by Ernst Junger and the anti-war novel by Erich Maria Remarque, not only to infer the characteristics of “war literature” and “anti-war literature” from these works, but also for the sake of showing the concept of “war literature” for every literary work. For this purpose the works related to the field of war should be evaluated and classified based on the thinking and attitude of their authors. If this aspect prevails, the works in which the phenomenon of war plays a positive role in the political, social, intellectual and spiritual development of the author should be referred to as war literature (or at least war literature in a special sense) and the works that describe the pains and sufferings of the people involved in the war, will be called anti-war literature. Even though the choice of the concept of “war literature” for all works related to war does not harm the nature of these works, however, the establishment of such concepts as anti-war literature in German literature and sacred defense literature in Persian literature requires a more serious attitude towards the evaluation of these works.

Keywords: War, War writer, Literary genre, War literature, Anti-war literature, World War I

References

- Bernauer, Manuela, *Der Krieg ist der Vater aller Dinge, Kriegsdarstellungen in Erich Maria Remarques Im Westen nichts Neues, Ernst Jüngers In Stahlgewittern und Arnold Zweigs Der Streit um den Sergeanten Grischa*, Diplomarbeit, Wien: 2012.
- Delabar, Walter, *Die intellektuelle Wahrnehmung bis 1945*, In Schöning, Mathias, *Ernst Jüngers Handbuch, Leben – Werk – Wirkung*. Stuttgart: 2014.
- Haddadi, Mohammad Hoassein, *Ernst Jünger va Adabiat Jang*, In *Pazhubesh-e Zabanha-ye Khareji*. No. 18. Tehran: 1383/2004.
- Holstein, Philipp, *Leutnant Ernst Jünger in Stahlgewittern, Töten – Überleben – Verweigern*, Essen: 2013
- Jünger, Ernst, *Schließt euch zusammen!*, In *Standarte. Wochenzeitschrift des neuen Nationalismus*. Jahrgang 1. Nr. 10. Magdeburg: 1926.
- Jünger, Ernst, *Der Erste Weltkrieg In Stahlgewittern*, Bd. 1. Stuttgart: 1978
- Keiser, Wolfhard, *Erläuterungen zu Erich Maria Remarque, Im Westen nichts Neues*, Hollfeld: 2009.
- Keiser, Wolfhard, Seedorf, Karla, *Textanalyse und Interpretation zu Erich Maria Remarque Im Westen nichts Neues*, Hollfeld: 2013.
- Kayğın, Şenay, *Kriegstrauma als eine der bedeutendsten Herausforderungen in der Antikriegsliteratur am Beispiel von Erich Maria Remarques Roman, Im Westen nichts Neues*, In *Diyalog*, Nr. 1. 2018.
- Kiesel, Helmuth, *Ernst Jünger. Die Bibliographie*, München: 2007.
- Kiesel, Helmuth, *Anmerkungen zum Charakter von Ernst Jüngers Kriegsbuch In Stahlgewittern aus Anlass des Erscheinens der literarisch-kritischen Ausgabe*, In *Dans Etudes Germaniques*. Nummer 2, 2015.
- Remarque, Erich Maria. *Im Westen nichts Neues*, Berlin: 1929.
- Stadler, Martina, *Desillusionierung und Kriegsernüchterung in Edlef Köppens Heeresbericht, Erich Maria Remarques Im Westen nichts Neues und Ludwig*

Renns Krieg, Diplomarbeit, Wien: 2013.

- Urválek, Ales, *Konservativismus in Deutschland. Zur Geschichte eines umstrittenen Begriffs*, Brno: 2003.
- Westphalen, Tilman. *Ein Simplizissimus des 20. Jahrhunderts. Nachwort zu Im Westen nichts Neues*, In Erich Maria Remarque, *Im Westen nichts Neues*, 20. Auflage. Köln: 1998.